

علل ذاتی تغییر زبان^۱

بر من قلم قضا چو بی من رانند پس نیک و بدش زمن چرا می دانند
دی بی من و امروز چو دی بی من و ما فردا به چه حجتم به داور خوانند
حکیم عمر خیام

نوشته جین اچسون
ترجمه محمود الیاسی

علل تغییر زبان را باید در حکم شیشه‌ای دوجداره دانست که در جداره فوقانی آن علل و عوامل اجتماعی قرار دارند. این عوامل به عللی عمیقتر که همانا گرایشهای نهفته در بطن زبان باشد، دامن می‌زنند و یا بدانها شتاب می‌بخشند. سلاح تغییر زبان در مرحله‌ای پیشتر مسلح و از ضامن خارج شده است. در اینجا ما درباره این مفهوم یعنی گرایشهای نهفته به بحث خواهیم پرداخت. بسیاری از این گرایشها عامل فروپاشی هستند. از این رو ما بحث را با پرداختن به برخی تغییرات آغاز می‌کنیم که علی‌الظاهر به نحوی غیر مترقبه نظام زبان را از هم فرو می‌پاشند. اولین علتی که در بحث پیرامون علل فروپاشی زبان به ذهن می‌رسد، اصل کم‌کوشی^۲ یا تسهیل در امر تولید است. در ذهن بسیاری افراد این عقیده ریشه دار وجود دارد که اگر برای درک خواسته‌های یکدیگر نبود، تمام گفتار بشر به یک اوه ممتد تقلیل می‌یافت. مدتهاست که نظریات مربوط به اصل کم‌کوشی با قوت مطرح هستند. این نظریات به‌ویژه در قرن نوزدهم

دادن الکترودها در داخل و اطراف دهان - باعث شده است که ما به اطلاعات کاملاً مفصلی درباره حرکات مربوط به تولید آواها دست یابیم. در این مورد خاص، مشاهداتی که از یک بیمار سرطانی به دست آمده، به تکمیل اطلاعات کمک کرده است. از بخت بد این بیمار و از خوش اقبال آواشناسان، وی بخش زیادی از صورت و بینی اش را از دست داده بود. شواهدی که از مشاهده این بیمار و نیز با استفاده از تکنیکهای فوق الذکر به عمل آمد، منجر به تأیید نکته‌ای شد که آواشناسان مدتها بدان به دیده تردید می‌نگریستند؛ بدین ترتیب که هنگامی که زنجیره [an] به تلفظ درمی‌آید، این امکان وجود ندارد که در طول ادای [a] حفره خیشومی - فضای عقب بینی - کاملاً مسدود شود و نتیجه این می‌شود که زنجیره [an] پیوسته به شکل [ã] یعنی به صورت مصوتی که اندکی خیشومی شده است، تولید شود. این بدان معناست که میان [ã] و زنجیره‌های دیگر یعنی [en]، [in] و [on] و [un] نوعی عدم توازن وجود دارد. در نتیجه در سخنگو دو گرایش پدید می‌آید، ابتدا حذف [n] غیر ضروری پس از [ã] - چراکه با خیشومی شدن مصوت، صامت خیشومی پایانی حشو است؛ و دیگر تعمیم خیشومی شدگی به سایر مصوتها به منظور حفظ تقارن در نظام آوایی. به عبارت دیگر هر زبانی که دارای توالی $(n + \text{مصوت})$ باشد می‌تواند نقطه ضعف بالقوه‌ای را در خود داشته باشد. به دنبال $a+n$ ، این امکان وجود دارد که مصوت‌های دیگر نیز خیشومی شود و محتملاً صامت خیشومی پایانی حذف شود.^{۱۱} این تغییر، تغییری کاملاً رایج است و در هزار سال اخیر در زبان چینی نیز همچون زبان فرانسه صورت گرفته است.

لذا تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که عدم توانایی انسان در مسدود ساختن حفره خیشومی در هنگام تلفظ زنجیره [an] نقطه ضعفی را در زبان به وجود می‌آورد که ممکن است به نحو نامطلوبی مورد استفاده قرار گیرد؛ هرچند که نمی‌توان این امر را تنها علت ضعف صامت‌های خیشومی (خیشومی در پایان کلمات) پایانی دانست. همه صامت‌ها در صورتی که به دنبال آنها مصوتی قرار نگیرد، ضعیف هستند. آنها به طور خفیف تلفظ می‌شوند و به سختی قابل درک هستند. در طول هزار سال اخیر در زبانهای فرانسه، چینی و مائوری^{۱۲} و برخی زبانهای دیگر صامت‌های انسدادی بیواک [p]، [t] و [k] از جایگاه پایانی واژه‌ها حذف شده‌اند. در زبان چینی در آغاز، این آواها به یک آوای انسدادی چاکنایی - مانعی بر سر راه جریان هوای بازدم بدون آنکه صدایی درگیر باشد - تبدیل شدند. در مرحله بعد این آوای انسدادی چاکنایی نیز از بین رفت. در برخی لهجه‌های زبان انگلیسی بریتانیایی و از جمله لهجه کاکنی^{۱۳} و لهجه اهالی شهر گلاستکو [در اسکاتلند] هم اکنون به جای [t]، [k] و بعضاً [p] پایانی، آوای انسدادی چاکنایی وجود دارد. زبان انگلیسی نیز احتمالاً همین راه را دنبال می‌کند.^{۱۴}

غالب بود. در آن زمان این گرایش در افراد تحصیلکرده وجود داشت که "انسان وحشی شریف" را به صورتی بی‌نقص جلوه دهند؛ انسانی که به نظر می‌رسید فضایل بدیهی اش شدیداً با رذایل و انحطاط تمدن در تضاد است. در آن زمان می‌بینیم که ماکس مولر^۳ زبان شناس مدعی است که تحت فشار نوعی تنبلی که ذاتی تمدن است، افراد تیزبین از به کارگیری حرکات تولیدی شدید که خاص زبانهای بدوی است پرهیز می‌کنند.^۴ او معتقد است که در زبانهای متمدن سخنگویان از صداهای پسکامی^۵ دشوار پرهیز می‌کنند و ترجیح می‌دهند که صداهای نسبتاً ساده‌ای را به کارگیرند که کاملاً در قسمت قدامی دهان تولید می‌شوند - ادعایی که کاملاً بی‌اساس است، چرا که هیچ گونه شواهدی موجود نیست تا اثبات کند زبانی "بدوی‌تر" از دیگری باشد یا اینکه صاحبان فرهنگهای بدوی بیشتر از ارباب تمدنهای پیشرفته از صداهای "گلویی"^۶ استفاده کنند. اما دیدگاهی مغالطه آمیزتر در مورد تغییراتی که به حساب تنبلی گذاشته می‌شوند این است که این تغییرات را ناشی از گرایشهایی بدانیم که به خاطر وجود ساخت تشریحی، فیزیولوژیکی و روان شناختی انسان به طور اجتناب‌ناپذیری ذاتی زبان شده‌اند. آن چنان که از گفته [رباعی] آغاز فصل برمی‌آید ما بیشتر با جبر^۷ سروکار داریم تا با گناه. حال برای عینی‌تر شدن این دیدگاه به ذکر برخی تحولات می‌پردازیم که به کرات در زبانهای جهان صورت گرفته است و در حال حاضر نیز اتفاق می‌افتد.

حذف صامت‌ها

این بخش را با حذف صامت‌های پایان کلمات که به نظر می‌رسد نمونه متعارفی از سهل‌انگاری باشد، آغاز می‌کنیم.

صامت n را در زبان فرانسه در نظر بگیرید. بین قرنهای ۹ و ۱۴ میلادی زبان فرانسه گفتاری به تدریج n را در جایگاه پایانی واژه‌هایی چون an "سال"، en "در"، bon "خوب"، $bien$ "خوب"، $coin$ "گوشه"، fin "پایان" و $brun$ "قهوه‌ای" از دست داد و مصوت قبل از آن به صورت خیشومی شده در آمد.^۸ این تغییر از کلماتی آغاز شد که در آنها قبل از n ، مصوت [a] قرار داشت، یعنی از مصوتی که در تولید آن زبان افتاده و دهان نسبتاً باز است. سپس این تغییر، مصوت‌های میانی همچون [e] و [o] را نیز در بر گرفت و سرانجام نوبت به مصوت‌هایی چون [i] و [u] رسید که در تولید آنها زبان حالتی افراشته دارد و دهان نیز نسبتاً بسته است. به عبارت دیگر هرچه میزان افتادگی زبان و بازی دهان بیشتر بود، این تغییرات را زودتر در خود گرفت. چرا؟ در قرن بیستم، آوا شناسان در مورد چگونگی تولید آواها به نکات زیادی پی برده‌اند. تکنیکهای فبراپتیک^۹ یعنی قرار دادن دوربینی کوچک در بینی - والکترومیوگرافی^{۱۰} یا قرار

از روی یک فهرست و خارج از بافت قرائت می‌شد، شنوندگان تقریباً در مورد نیمی از موارد دچار اشتباه شدند. آنان از میان ۱۱۸۸ مورد توانستند ۶۶۸ واژه را درست تشخیص دهند ولی در تشخیص ۵۲۰ واژه دیگر دچار اشتباه شدند. سخنگویان در تشخیص خیشومیهای پایانی نتیجه نسبتاً بهتری را به دست دادند. آنها تقریباً در درک یک سوم واژه‌ها دچار اشکال شدند، بدین ترتیب که آنان موفق شدند که ۸۴۵ واژه از کلی ۱۱۸۸ واژه را درست تشخیص دهند و در تشخیص ۳۴۳ واژه دیگر ناکام ماندند.

هنگامی که انسدادیهای پایانی تقریباً به صورت غیر قابل تشخیص در آمدند در مرحله بعد واقعاً غیر قابل تشخیص می‌شوند. مثلاً در بیشتر لهجه‌های چینی سه انسدادی فوق جای خود را به یک صامت انسدادی چاکنایی (که همان گونه که اشاره شد عبارت است از مانعی بر سر راه جریان هوای بازدم بدون آنکه صدایی درگیر باشد) داده‌اند. سرانجام این گرایش به وجود می‌آید که این صامت انسدادی چاکنایی نیز حذف شود و در نتیجه صامت انسدادی اولیه به کلی از بین برود.^{۱۷}

من حیث المجموع این تصور که صامتهای پایانی در طول زمان از بین می‌روند، تصویری طبیعی است. این امر پیشتر نیز در مورد بسیاری از زبانها صورت گرفته است و بدون شک این حکم بر بسیاری از زبانهای دیگر نیز جاری خواهد شد. این اتهام بر واژه‌ها وارد است که تدریجاً بخش پایانی خود را بر باد می‌دهند، همان گونه که رودخانه به سایش بستر خود و باران به فرسایش سنگهای آهکی متهم است. حال پردازیم به برخی از تحولات دیگر که به طور طبیعی وجود دارند و قابل پیش‌بینی هستند.

آواهای به هم پیوسته

زمانی که فردی نوشتن را می‌آموزد در آغاز بسیار کند و با تأنی می‌نویسد؛ هر حرفی را به طور جداگانه می‌نویسد و در هنگام نوشتن هر بخش از هر حرف دستش را از روی کاغذ برمی‌دارد. به تدریج که فرد در این کار مهارت پیدا می‌کند حرکات مجزای دست را با هم ترکیب و آنها را هماهنگ می‌کند و بدین ترتیب سرعت نوشتن وی افزایش و انرژی صرف شده کاهش می‌یابد و او این امکان را خواهد یافت تا حروف مختلف را به یکدیگر پیوند دهد. در گفتار نیز پدیده مشابهی صورت می‌گیرد. زمانی که فردی زبانی را می‌آموزد در آغاز آهسته و با تأنی سخن می‌گوید و کلمات را تک تک ادا می‌کند و تلاش دارد هر بخش از واژه را با دقت و به طور واضح بر زبان آورد. به تدریج که زبانش سلیس‌تر می‌شود وی می‌آموزد که واژه‌ها و آواهای جدا از هم را به طور پیوسته و به گونه‌ای ملایم‌تر ادا کند. بانگاهی به پیگملین^{۱۸} اثر برناردشاو

این تحول را نمی‌توان تنها به حساب "سهل انگاری" گذاشت، بلکه باید آن را ناشی از ناپایداری کلی و اجتناب‌ناپذیری دانست که در تولید تمام آواهای پایانی کلمات به چشم می‌خورد. حال وضعیت فیزیکی اندامهای گفتار را در هنگام وقوع این پدیده مورد ملاحظه قرار می‌دهیم.

صامتهای [p]، [t]، [k] مانند تمام صامتهای انسدادی در تولید خود، در نقطه‌ای از مسیر اندامهای گفتار راه را بر هوا کاملاً مسدود می‌کنند، مثلاً در مورد [p] این انسداد در لبها، در مورد [t] در دندانها (یا تنها پشت دندانها) و در مورد [k] در کام (سقف دهان) صورت می‌گیرد. در تولید واقعی یک صامت انسدادی سه مرحله متوالی به چشم می‌خورد؛ ابتدا ایجاد گرفتگی، سپس فشردن هوا در پشت گرفتگی و سرانجام انفجار پس از میان برداشته شدن گرفتگی. اگر ما عبارات زیر را به کندی و با تأکید بیان کنیم می‌توانیم این سه مرحله را مشاهده کنیم.

" You Pig ! You Toad ! You Cuckoo ! "

حال سعی کنید عبارات زیر را ادا کنید :

" Have a good sleep ! Good night ! Good luck ! "

یعنی اگر شما سه عبارت اخیر را با تأکید نیز ادا کنید به احتمال زیاد متوجه خواهید شد که هنگامی که [p]، [t]، [k] در جایگاه پایانی واژه قرار می‌گیرند از شدت انفجار به میزان قابل ملاحظه‌ای کاسته می‌شود. اگر کسی بر حسب عادت صامتهای انسدادی پایانی را به همان میزان شدت انفجار انسدادیهای آغازی ادا کند، لحنش سبکی مطمئن و نمایشی به خود خواهد گرفت. در واقع تولید انسدادیهای پایانی با حداکثر میزان انفجار بدون یک مصوت اضافی به دنبال آن کار بی اندازه دشواری است، مثلاً

" Good sleep-a " ، " Good night-a " ، " Good luck-a "

دشواری در ایجاد انفجار در تولید انسدادیهای پایانی به این معناست که غیر عادی نخواهد بود اگر این انسدادیهای پایانی بدون پشت سر گذاشتن مرحله "رهش" یعنی بدون انفجار ادا شوند. مثلاً در عبارت " Good night ! " اغلب پس از پشت سر گذاشتن مراحل گرفتگی و تراکم است که تنفس روال طبیعی خود را از سر می‌گیرد و هیچ مرحله انفجاری وجود نخواهد داشت.

ناپایداری و از میان رفتن تدریجی صامتهای پایانی را نمی‌توان تنها به حساب ناپایدار بودن تولید آنها گذاشت. دشواری درک آنها در هنگام شنیدن به‌ویژه هنگامی که بدون انفجار ادا شوند نیز مزید بر علت می‌شود و روند حذف آنها را تسریع می‌کند. سخنگویان لهجه کانتونی^{۱۵}، یکی از لهجه‌های زبان چینی که دارای مصوتهای پایانی بدون رهش است مورد آزمایش قرار گرفتند تا معلوم شود که آنها تا چه حد قادر به تشخیص این صامتها هستند. ^{۱۶} زمانی که واژه‌ها

در مورد این مسئله مورد مؤاخذه قرار گیرند، اظهار می‌دارند که صورت زبانی فوق را به صورت *handbag* ادا می‌کنند، هرچند که معمولاً همین افراد قبول دارند که بیشتر *handkerchief* را به زبان می‌آورند تا *handkerchief* را.^{۲۱} هنگامی که تغییری بر تعداد نسبتاً زیادی از کلمات جاری شود، مردم به قبول آن تن می‌دهند و سرانجام بیشتر صورت املایی آن کلمات را نابهنجار تلقی می‌کنند تا صورت ملفوظ آن را. مثلاً امروزه کسی نگران این مسئله نیست که *t* در *whistle*، *castle*، *thistle*، *caste* و *fasten* به تلفظ در نمی‌آید، اگر چه حتی ممکن است کسی انتظار داشته باشد که برخی افراد بر ابقای *t* در *fasten* و *hasten* تنها به دلیل رابطه آنها با *fast* و *haste* اصرار ورزند. اما در این حالت مردم بیشتر به اصلاح املای کلمه گرایش دارند [تا به اصلاح تلفظ آن].

از این رو پدیده همگونی و حذف، به ویژه زمانی که دو یا بیشتر از دو صامت کنار هم قرار می‌گیرند، در همه زبانها به چشم می‌خورد. علاوه بر این شواهدی در دست است که تناوب "صامت - مصوت - صامت - مصوت"، طبیعی‌ترین صورت آوایی برای اندامهای گفتار است و برخی از زبان‌شناسان بر این نکته تأکید کرده‌اند که همه زبانها به طور ناخودآگاه با آهنگی تند به جانب این حالت طبیعی در حرکت‌اند. ممکن است این دیدگاه تا حدی افراطی به نظر بیاید ولی باید این نکته را پذیرفت که در هر زبان سخن‌گویی که به طور سلیس و روان سخن می‌گویند مسلماً به ساده سازی زنجیره‌های صامتها می‌پردازند، به ویژه هنگامی که احساس کنند این کار ابهامی در درک آن ایجاد نمی‌کند. آن چنان که یک آواشناس اظهار کرده است: "زبان هر کاری را که به صلاحش باشد انجام خواهد داد و در این راه از سرزنش ملامت‌گران هیچ نگرانی به خود راه نخواهد داد."^{۲۲}

این امر تنها از نظر یک فرد ملأً تقطعی واقعی، تنبلی تلقی خواهد شد؛ چنین فردی درست به مانند کسی است که در نوشتار حروف یک واژه را به کندی و جدا جدا می‌نویسد و آن بانوی پیری را می‌ماند که در قانون پارکینسون^{۲۳} با وسواس زیاد یک روز تمام را تنها صرف نوشتن و پست کردن یک نامه می‌کند. دیدگاهی واقع‌گرایانه‌تر این است که بگوییم زبان پدیده‌ای خودکفاست. این موقعیت تا حدی شبیه وضعیتی است که در کتاب آبر زن^{۲۴} نوشته شرلی گُرنان^{۲۵} وجود دارد. او این سؤال را مطرح می‌کند که چگونه یک زن می‌تواند کار آمد باشد و در زندگی کارهای بیشتری را انجام دهد؟ پاسخ این است: "سعی کنید امور غیر ضروری را از زندگی خود کنار بگذارید. راز این مسئله در حذف است... در صرف اوقات این صرفه‌جوییها را مد نظر قرار دهید... ظرفها را خشک نکنید. بر روی میز، رو میزی پهن نکنید یا از دستمال سفره استفاده کنید. تختخواب را مرتب نکنید، پیژامه یا لباسهای خواب را اتون نکنید. زبان‌نیزه همین شیوه

می‌توان دید که جدا جدا ادا کردن کلمات تا چه حد مضحک و غیر طبیعی است، مثلاً زمانی که الیزادولیتل آگاهانه در مقابل گروهی از افراد جمله‌ای را به صورت زیر ادا می‌کند: "How - do - you - do?"

پیوند آواها و واژه‌ها عمدتاً به دو روش صورت می‌گیرد: اول به کمک همگونی^{۱۹} (شبیه شدن). یعنی اینکه هنگامی که دو آوا در مجاورت یکدیگر قرار دارند، اغلب یکی از آنها به طور کامل یا ناقص میل به همگون شدن با دیگری را دارد. روش دوم عبارت است از حذف^{۲۰}، یعنی در یک گروه آوایی که به صورت یک خوشه درآمده‌اند، یکی از آواها حذف می‌شود. به عنوان نمونه برای روشن شدن فرایند اول سعی کنید جمله‌های زیر را کاملاً به سرعت ادا کنید:

I want you to warn Peter.

I want you to warm Peter.

اگر آنها را با سرعت طبیعی گفتار ادا کنیم به نظر نمی‌رسد که میان آنها تفاوتی وجود داشته باشد. به نظر می‌رسد *warn* تحت تأثیر *p* پس از خود قرار می‌گیرد و به *warm* تبدیل می‌شود. برای روشن ساختن روش دوم جمله زیر را ادا کنید:

George banged the drum hard as he marched through the town.

اگر شما جمله فوق را با سرعتی طبیعی ادا کنید به نظر می‌رسد که آواهای پایانی واژه‌های *banged* و *marched* را حذف و آن را به صورت *George bang(ed) the drum hard as he march(ed) through the town* ادا کرده‌اید. به نظر می‌رسد که حتی افرادی که دیگران را در باب "قورت دادن کلمات" سرزنش می‌کنند نیز به یک چنین همگون سازیها و حذفهایی دست می‌زنند، هرچند ممکن است این مسئله را انکار کنند؛ یک چنین پدیده‌هایی به شکلی خزنده و بدون آنکه توجهی را به خود جلب کنند، وارد زبان می‌شوند؛ ما ناگهان به نقطه حساس و تعیین‌کننده‌ای می‌رسیم که دیگر کسی نمی‌تواند منکر آن شود و همه متوجه آن می‌شوند و فریاد شکوه بلند می‌شود.

زمانی که همگونی و حذف در مرز میان واژه‌ها صورت می‌گیرد، حالتی موقتی دارد. ما معمولاً *would you* را به صورت *[wudʒu:] "wood joo"* تلفظ می‌کنیم ولی در هیچ بافت دیگری این خطر وجود ندارد که *you* را *joo* تلفظ کنیم. اما هنگامی که همگونی و حذف به جای مرز میان واژه‌ها در میان واژه صورت می‌گیرد، ظاهراً تأثیری دائمی‌تر خواهد داشت. تقریباً همه واژه *handbag* را به صورت *hambag* تلفظ می‌کنند. یعنی *d* را حذف و *n* را تحت تأثیر *b* به *m* تبدیل می‌کنند (چراکه در تولید *m* و *b* لبها بسته می‌شود). اما باید گفت که افراد معدودی به قبول وجود این شیوه تلفظ "سهل‌انگارانه" گردن می‌نهند و بسیاری از افراد اگر

آن دو تمایزی قائل شود.

یکی از تغییرات مکرر که گاهی آن را به دشواری ادراک نسبت می دهند، تغییر *l* "تیره" به *u* است. در انگلیسی زمانی که *l* در پایان یک واژه یا قبل از یک صامت قرار می گیرد، مثلاً در واژه هایی چون *bottle*، *pill*، *film* و *milk*، این صامت به صورتی تلفظ می شود که عقب زبان افراشته است و آن را به اصطلاح *l* "تیره" یا "ترمکامی" [*t*] می گویند. *l* معمولی "در *lip* [*lip*] را با *l* "تیره" در *pill* [*pi:t*] مقایسه کنید. *l* تیره [*t*] صدایی شبیه به *u* [*u*]^{۲۸} دارد. و هم اکنون در برخی گونه های زبان انگلیسی به جای واژه هایی همچون *bottle*، *film* و *milk* به ترتیب *bottu*، *fium* و *miuk* به کار می رود.

تأثیر یک صدا بر روی صدای مجاور را می توان در مورد *ng* [*ŋ*] که یک صدای قبلی [*e*] را به *i* تبدیل می کند، مشاهده کرد. مثلاً آن چنان که در مورد تلفظ کلمه *England* این تغییر اتفاق افتاده است؛ این کلمه که زمانی *Engla-lond* بوده است، اکنون به صورتی که گویی *Inglond* است، ادا می شود.

اینها تنها نمونه های معدودی است از گرایشهای خاص آوایی که در تمام زبانهای بشری دیده می شود. گرایشهایی که باید آنها را نتیجه ساخت فیزیکی اندامهای گویایی انسان دانست، یعنی نتیجه ای که از آن گریزی نیست. برخی از این گرایشها به طور یکنواخت و در هر زمانی که صداهایی معین تولید شوند، قابل مشاهده اند ولی برخی دیگر فقط به طور متناوب صورت می گیرند. بعضی از این گرایشها تحت رابطه علت و معلولی پدیدار می شوند. برخی دیگر در حاشیه در انتظار فرصت می نشینند تا موقعیت فراهم شود و آهسته آهسته وارد میدان شوند. روشن است که زبانهای مختلف فوراً دست به اعمال تمام گرایشهای ممکن نمی زنند و هر یک به شیوه ای خاص تحت تأثیر این گرایشها قرار می گیرند. ممکن است یک گرایش که عمیقاً زبانی را تحت تأثیر قرار داده است اصلاً به قلمرو یک زبان دیگر پا نگذارد. مثلاً اخیراً مشخص شده است که در همه زبانها گرایشی طبیعی وجود دارد که سخنگویان مصوت های پس از صامتهای بیواک و مثلاً [*p*]، [*t*] و [*k*] را با زیر و بمی زیرتری از مصوت های پس از صامتهای واکدار و مثلاً [*b*]، [*d*] و [*g*] تلفظ کنند.^{۲۹} این گرایش قرنهای پیش، در زبان چینی حالتی افراطی پیدا کرد و به دنبال آن تمایز میان صامتهای واکدار و بیواک نیز از بین رفت و نتیجه این شد که زبان چینی به صورت زبانی نواختی^{۳۰} در آید. یعنی زبانی که تمایز میان واژه هایش به کمک زیر و بمهای گوناگون مشخص می شود. این تحول بالقوه در مورد هیچ یک از زبانهای اروپایی صورت نگرفته است.^{۳۱}

آواهای غیر ضروری را به جا می گذارد یا به سرعت از آنها می گذرد. همان طور که شرلی کنران می نویسد "زندگی بیش از حد کوتاه است و فرصتی برای پرکردن قارچ وجود ندارد"، می توان گفت که زندگی بسیار کوتاه است و آن چنان فرصتی در اختیار نیست تا به انتهای هر *and* یک *d* اضافه کنیم. چه از *bread an' butter* سخن بگوییم و چه ذکر *bread an' honey* یا *strawberries an' cream* به میان آوریم، نیازی به *d* نیست.

گرایشهای طبیعی دیگر

در سالهای اخیر آواشناسان به ذکر فهرستی طولانی از تغییراتی پرداخته اند که مکرراً صورت گرفته است. برخی از این تغییرات ناشی از مشکلاتی است که سخنگو در تولید هماهنگ و کامل چند صدا با آنها روبه روست. بعضی دیگر به مشکلات ادراکی مربوط می شوند و بالاخره برخی دیگر با تأثیرات ویژه ای که صداهایی خاص بر صداهای دیگر می گذارند در رابطه هستند. مثلاً کلمه *fambly* به معنای "family" (جمله "I don't recollect that John had a fambly" "fambly" را که به وسیله واعظ اهل اوکلاهما در کتاب خوشه های خشم اشتاین بک^{۲۶} ادا شده است)، کلمه انگلیسی *bramble*، و کلمه یونانی *ambrosia* "غذای خدایان" را با هم مقایسه کنید. در دوره ای پیشتر هر یک از این کلمات فاقد *b* بوده اند، مثلاً *fam(i)ly*، *amrotia*، *braem(e)l*. این کلمات نشان می دهند که تناوب [*ml*] یا [*mr*] در طول زمان، کم و بیش به [*mb*] و [*mbr*] تغییر شکل یافته اند.^{۲۷} این بدان خاطر است که هماهنگ ساختن حرکات اندامهای تولید صدا که در تلفظ [*ml*] و [*mr*] دخیل اند، به نحوی استثنایی دشوار است. در هنگام تولید [*m*] لبها بسته و راه حفره خیشوم باز است. چنانچه در انتهای تولید [*m*]، پیش از باز شدن لبها، حتی به وسیله بخشی از یک صدای دیگر، راه حفره خیشوم بسته شود، نتیجه حضور [*b*] ناخوانده خواهد بود. به همین ترتیب به نظر می رسد که یک صدای [*p*] در مرز بین صداهای [*m*] و [*t*] وارد می شود. بسیاری افراد کلماتی چون *dreamt*، *warmth* و *something* را به گونه ای تلفظ می کنند که گویی املای آنها به ترتیب زیر است: *drempt*، *warmph* و *somephthing*. به همین ترتیب احساس می شود که [*t*] در مرز میان صداهای [*n*] و [*s*] قرار می گیرد و در نتیجه کلماتی چون *fancy*، *prince* و *mincer* اغلب به صورت چیزی شبیه *fantsey*، *mintser* و *prints* تلفظ می شوند. از یک نفر بخواهید تا جمله ای چون

"Would you recognize the footprints of Prince Charles?"

را ادا کند و دقت کنید که آیا تفاوتی میان *prints* و *prince* وجود دارد. بعید است که وی میان

اگر به لهجه‌های زبانی واحد نظر بیفکنیم و ببینیم که چه گرایش‌هایی صورت گرفته است و کدام گرایش‌ها اعمال نشده‌اند، به نکات جالبی پی خواهیم برد. اغلب چنین است که تغییر از نقطه ضعف واحدی در لهجه‌ها به داخل آنها راه پیدا می‌کند، اما هر لهجه به گونه‌ای متفاوت عکس العمل نشان می‌دهد. مثلاً از نظر حرکت اندامهای گفتار، تولید یک صدای انسدادی بیواکی تنها نظیر [t] زمانی که میان دو مصوت قرار بگیرد دشوار است. از این رو در انگلیسی آمریکایی این گونه صامت‌ها واکدار می‌شوند و در نتیجه دو واژه *latter* و *ladder* به لحاظ صامت میانی از یکدیگر قابل تشخیص نیستند. از سوی دیگر در انگلیسی بریتانیایی سخنگویان گاه به جای اینکه [t] را به طور کامل ادا کنند، صرفاً جریان هوا را قطع می‌کنند و این کار منجر به ایجاد نوعی آوای انسدادی چاکنایی می‌شود. آوایی که در تلفظ کلمات *butter* و

letter و غیره در انگلیسی کاکنی به گوش می‌رسد. یعنی *bu'er* و *le'er*.^{۳۲}

زمانی که تغییری وارد یک زبان می‌شود، ممکن است آهنگ آن تند و یا کند شود و یا حتی ممکن است هم عوامل اجتماعی و هم عوامل غیر اجتماعی آن را به عقب برگردانند. تغییری که در قرن ۱۴ در زبان سوئدی صورت گرفت حذف [p] پایانی در واژه‌هایی چون *ver* "چوب" *hund* "سگ" و *blad* "برگ" را به همراه داشت. یک بررسی جدید در شهر استکهلم نشان می‌دهد که امروزه در مقایسه با پنجاه سال پیش حذف [d] کمتر صورت می‌گیرد.^{۳۳} به نظر می‌رسد که تغییر بر خلاف جهت قبلی خودش در حرکت است و شاید بتوان این مسئله را به گسترش سواد نسبت داد که توجه سخنگویان سوئدی را صورت مکتوب این واژه‌ها که با d به نگارش درمی‌آیند، جلب کرده است.^{۳۴} باز هم در برخی لهجه‌های انگلیسی آمریکایی چنین معمول است که دومین صامت یک خوشه صامت دو عضوی پایانی را در کلماتی چون *kept*، *crept*، *swept* حذف و آن را به صورت *'kep'*، *'crep'*، *'swep'* تلفظ کنند. اما اگر حذف صامت پایانی باعث خلط صورتهای حال و گذشته فعل شود، آن صامت باقی می‌ماند؛ از این رو ما با *heaped*، *stepped* روبه‌رو می‌شویم و نه با *'step'*، *'heap'*.^{۳۵} لذا در این حالت، یک تغییر تنها در یک مورد خاص در زبان، متوقف مانده است.

مثال مشابه دیگر در مورد توقف نسبی یک گرایش طبیعی در زبان فرانسه که دارای تعداد زیادی مصوت است، مشاهده می‌شود. از میان این مصوت‌ها ۴ مصوت خیشومی هستند: [ā] و [ɔ̃] مثلاً در *blanc* [blā] "سفید" و *blond* [blɔ̃] "بور"؛ [ē] و [œ] مثلاً در *brin* [brē] "جوانه" و *brun* [brœ] "قهوه‌ای". از نظر شنونده تمایز میان این مصوت‌ها کار نسبتاً دشواری است (حقیقتی که همه انگلیسی‌زبانانی که زبان فرانسه می‌آموزند بدان اعتراف دارند). به نظر می‌رسد که دو مصوت آخر یعنی [ē] و [œ] در حال از بین رفتن هستند. اما ظاهراً دو مصوت

اول همچنان به راه خود ادامه می‌دهند و هر یک هویت خود را حفظ می‌کند و با یکدیگر اشتباه نمی‌شوند.^{۳۶} چرا؟ شاید به این خاطر که این دو مصوت خیشومی جفتهای کمینه پرسیامدی را به وجود می‌آورند، مثلاً *temps* "هوا" در تقابل با *ton* "لحن" یا *lent* "آهسته" در تقابل با *long* "دراز". دو مصوت خیشومی دیگر تعداد معدودی جفت کمینه را پدید می‌آورند. پس مجدداً یادآوری می‌کنیم که نباید به گرایشهای طبیعی به عنوان عاملی مستقل نگاه کرد، چرا که عوامل اجتماعی و زبانی دیگر نیز در این مسئله دخیل‌اند.

هر چند همان گونه که از مثالهای بالا پیداست این احتمال وجود دارد که با نوعی کندی یا چرخش در آهنگ تغییر روبه‌رو شویم ولی باید گفت که معمولاً تغییر به گونه‌ای تسلیم‌ناپذیر آهسته آهسته به قلمرو زبان پا می‌گذارد و ممکن است تحت تأثیر عامل سواد یا دیگر عوامل اجتماعی کمی زودتر یا دیرتر - و نه مدتی زمانی چندان طولانی - اتفاق بیفتد. همان طور که هوراس^{۳۷} شاعر لاتین می‌گوید: "شما می‌توانید طبیعت را با یک چهار شاخ بیرون برانید ولی او بدون استثنا باز خواهد گشت".^{۳۸} این امر در مورد تغییرات آوایی زبان نیز صادق است.

تحولات طبیعی در حوزه نحو

دقیقاً همان گونه که ما به تغییرات آوایی مشابهی برمی‌خوریم که در زبانهای بافرهنگ متفاوت و از نظر جغرافیایی دور از هم صورت می‌گیرد، در حوزه نحو نیز با تغییرات مشابهی روبه‌رو می‌شویم. مثلاً زبان یونانی باستان و برخی زبانهای نیجر-کنگو^{۳۹} طی مراحل کاملاً مشابه دچار تغییر در ترتیب قرار گرفتن کلمات در جمله شده‌اند. بنابراین می‌توان گفت که احتمالاً به موازات گرایشهای فیزیکی که قبلاً بحثشان گذشت، گرایشهای ذهنی جهانی نیز به چشم می‌خورد. اثبات وجود این گرایشها، به مراتب از اثبات وجود گرایشهای فیزیکی دشوارتر است چرا که با توجه به دانش فعلی، ما قادر نیستیم که به همان ترتیبی که گرایشهای فیزیکی را به ویژگیهای گوش و اندامهای صوتی نسبت می‌دادیم این گرایشهای ذهنی را نیز به مغز ارتباط دهیم.

حال اجازه بدهید به بررسی دو نمونه از گرایش مورد بحث بپردازیم که هردوی آنها را می‌توان در تغییرات مربوط به ترتیب کلمات در زبانهای یونانی و نیجر-کنگو که در بالا ذکرشان رفت، مشاهده کرد. اولین گرایش این است که در این زبانها ترجیح داده می‌شود که مفعول و فعل اصلی در جمله در کنار یکدیگر قرار بگیرند.^{۴۰} این مسئله را می‌توان در ابعادی محدودتر در زبان انگلیسی نیز مشاهده کرد، مثلاً در جمله

Henry seduced Petronellia in the woods on Saturday.

Aloysius likes and Aloysius oysters likes. زمانی که تکرار را از میان برداریم به جمله *Aloysius shrimps likes and oysters* خواهیم رسید؛ یعنی جمله‌ای که دارای انحراف است، بدین معنا که مانند دیگر جملات آن زبان به فعل اصلی ختم می‌شود. از این رو، در زبان یونانی و کرو، ما با جملاتی چون *They were barley feeding on and oats* (یونانی) و *He not fish buy and rice* (کرو) زمانی روبه‌رو می‌شویم که جمله "متعارف" به فعلی در انتها محتاج است. بدین ترتیب هم در مورد زبان یونانی و هم کرو گرایش طبیعی به حفظ نزدیکی فاصله مفعول و فعل، و گرایش طبیعی به حذف موارد تکراری از عواملی هستند که به از بین رفتن الگوی معمول قرار گرفتن فعل در انتهای جملات کمک کرده است. به تدریج افعال از تحرک بیشتری برخوردار شدند و نهایتاً چنین معمول شد که آنها را در وسط جملات، در بین فاعل و مفعول - همان گونه که در زبان انگلیسی معمول است - قرار دهند.

بازتاب جهان خارج

گاه چنین ادعا می‌شود که زبانها خواه ناخواه بازتابی از جهان خارج‌اند و سعی می‌کنند تا این تأثیر را حفظ کنند. این بدان معناست که آنها در ابعادی محدود از برخی ویژگیهای ظاهری نسخه برداری می‌کنند؛ این پدیده‌ای است که به تصویرمداری^{۴۶} موسوم است.^{۴۷} تصویرمداری به رابطه میان مقولات زبانی اشاره دارد و این امر مقولات منفرد (که در آنها رابطه میان صدا و معنا تا حد زیادی دلبخواهی است) را در بر نمی‌گیرد. مقوله جمع را در نظر بگیرید. بیشتر - شاید تمام - زبانها میان یک و بیش از یک (گاوها در مقابل گاو) تمایز قائل می‌شوند. من حیث المجموع می‌توان گفت که صورتهای جمع "سنگین‌تر" از صورتهای مفرد هستند. مقولات اضافی ظاهراً به وسیله کلمه‌ای طولانی‌تر جبران می‌شود. این اصل توازن را می‌توان به کمک یک نمودار بیان کرد که این خود باعث خلق اصطلاح مغلق "تصویرمداری نموداری" برای اشاره به این موقعیت شده است.

برای ذکر مثال دیگر می‌توان به فعلها اشاره کرد. افعال دارای ملحقات مختلفی هستند که بیان‌کننده حوادثی هستند که افعال آنها را توصیف می‌کنند. نوع عمل اغلب مشخص و معلوم است (مثلاً عمل تکراری در مقابل عمل موردی)، و در مورد زمان نیز مسئله به همین صورت است (مثلاً گذشته). در مطالعه‌ای که از پنجاه زبان به عمل آمد نشان می‌دهد که تمام ملحقاتی که نوع عمل را توصیف می‌کند، در مقایسه با ملحقاتی که به زمان اشاره دارند، ظاهراً به ستاک فعل نزدیک‌ترند.^{۴۸} مثلاً در زبان لاتین، *it* که به ستاک فعل اضافه می‌شود در اصل نشان دهنده تکرار بوده است. از این رو، *palpito* به معنای "تپش داشتن، تپیدن یا سوسوزدن"، و *crepito* به

ما ترجیح می‌دهیم که مفعول *Petronellia* را در کنار فعل *seduced* قرار دهیم تا اینکه بگوییم: *Henry seduced in the woods on Saturday Petronellia* *.

در زبان انگلیسی اگر در بافتی میان مفعول و فعل فاصله زیادی وجود داشته باشد گرایشی در سخنگویان وجود دارد که مفعول را یک بار دیگر تکرار کنند هرچند معمولاً خود متوجه این کار نیستند،^{۴۱} مثلاً در جمله

Petronellia is the kind of girl who when he had arrived in the woods with the primroses blooming and the birds singing Henry fell impelled to seduce (her).

بسیاری افراد در یک چنین جمله‌هایی *her* پایانی را به کار می‌برند در حالی که واقعاً ذکر آن ضروری نیست چرا که مفعول فعل *seduce* در واقع *who* است که در جایی نزدیک به ابتدای جمله قرار گرفته است. این گونه مثالها را در بسیاری از زبانهای دیگر نیز می‌توان سراغ گرفت.^{۴۲} در زبان یونانی باستان^{۴۳} و زبان کرو^{۴۴}، غربی‌ترین زیرگروه کوا^{۴۵} از زبانهای نیجر-کنگو ما به پدیده مشابهی بر می‌خوریم که در طول زمان منجر به تغییر قابل توجهی در ساخت زبانی شده است.

قبلاً گرایشی وجود داشت که جمله‌های زیر:

The sceptre which was studded with golden nails he threw down.

(زبان یونانی)

The rice which the child bought he did not eat.

(زبان کرو)

را به جمله‌هایی تبدیل کنند که مفعول و فعل کنار هم قرار بگیرند، یعنی:

The sceptre he threw down which was studded with golden nails

The rice he did not eat, which the child bought

این تغییر از جمله تغییراتی بود که گرایش شدید قبلی مبنی بر قرار دادن فعل اصلی در پایان جمله را تضعیف کرد.

یکی دیگر از گرایشاتی که به همپوشی دارند، به جمله‌هایی مربوط می‌شود که دارای دو مفعول با فعل مشترک است، مثلاً در جمله *Aloysius likes shrinks and oysters* که در واقع *Aloysius likes shrimps and Aloysius likes oysters* می‌باشد. در زبانها گرایشی نسبت به حذف تکرارهای غیر لازم دیده می‌شود. حال تأثیر را بر روی زبانی که در آن فعل به طور عادی در انتهای جمله قرار می‌گیرد، ملاحظه کنید. صورت کامل عبارت است از *Aloysius shrimps*

معنای " تلق و تلق کردن یا گریپ کردن " بوده است . زمان (مثلاً - *ba*) به دنبال آن می آمده است ، مثلاً در *cor palpitabat* " قلب در حال تپش بود " . این امر با شم ما از جهان همخوانی دارد بدین معنا که نوع عمل بیشتر از زمان وقوع با فعل پیوند دارند . از این رو ، ادعای مربوط به تصویرمداری دیدگاهی دوبعدی است . اول آنکه ، هنگامی که برای نخستین بار مقوله جمع یا ساخت فعل در زبانها پدید می آید ، رفتار عمومی آنها از اولویتهای طبیعی خاصی که بازتابی از رفتارهای جهان خارج است ، تبعیت می کند . دیگر آنکه ، این احتمال آماری که زبانها حالت بازتابی خود را حفظ می کنند ، آن چنان بالاست که این امر باید بر شیوه گسترش زبانها تأثیر بگذارد . این نوع تحقیق و بررسی هنوز جدید و مورد اختلاف است . اما به نظر می رسد که این امر گونه ای از تغییر طبیعی باشد که نمی توان آن را نادیده گرفت .

فروپاشیهای بعدی

زمانی که به گرایشهای طبیعی اجازه جولان داده شود ، باید انتظار داشت که آنها پیامدهایی را برای دیگر جنبه های نظام زبان به دنبال داشته باشند . همان گونه که گفته شد ، در زبانها حذف صامتها از جایگاه پایانی واژه ها امری معمول است . حال برخی تغییرات دیگری را که این پدیده برای زبان فرانسه و مائوری ایجاد کرده است ، مورد ملاحظه قرار می دهیم . در زبان فرانسه گفتاری ، امروزه صورتهای زبانی *chat* [ʃa] " گربه " و *chats* [ʃa] " گربه ها " از یکدیگر قابل تمیز نیستند چرا که هم صامت پایانی [t] و هم [s] که نشانه جمع می باشد دیگر به تلفظ در نمی آیند . پس زبان فرانسه چگونه میان صورتهای مفرد و جمع تمایز قائل می شود ؟ پاسخ این است که این کار به کمک حروف تعریف *le* , *ia* , *les* صورت می گیرد که در جلوی اسم مورد نظر قرار می گیرد . در این زبان وجود حرف تعریف در جلوی اسم الزامی است و نمی توان مانند زبان انگلیسی گفت :

Cats are stupid.

بلکه باید بگوییم :

" THE cats are stupid"

LES chats sont stupides .

اکنون [*le ʃa*] *le chat* " گربه " و [*le ʃa*] *les chats* " گربه ها " را داریم که در آنها حرف تعریف به تنهایی تمایز قاطع مفرد جمع را با خود به همراه دارد . از این رو امروزه در زبان فرانسه دیگر نمی توان در انتهای کلمات در جستجوی نشانه جمع بود ، بلکه باید آن را در ابتدای کلمه

سراغ گرفت .^{۲۹}

در مائوری که یکی از زبانهای پولنزیایی است ما با وضعیت کم و بیش متفاوتی روبه رو هستیم . در اینجا ، حذف پایانه های کلمه به تغییری در شیوه مجهول کردن افعال منجر شده است .^{۵۰} در زبان مائوری زمانی کلمات به صامت ختم می شدند و صورت مجهول با اضافه کردن [-ia] به پایان کلمه پدید می آمد . مثلاً

مجهول	معلوم
awhit-ia " در برگرفته شدن "	awhit " در برگرفتن "
hopuk-ia " گرفته شدن "	hopuk " گرفتن "
maur-ia " حمل شدن "	maur " حمل کردن "
weroh-ia " چاقو خوردن "	weroh " چاقو زدن "

سپس صامتهای پایان کلمات به تدریج از بین رفتند و در نتیجه *awhi* , *hopu* , *mau* و *wero* به عنوان صورت معلوم استاندارد افعال فوق الذکر در آمدند و اکثر مائوری زبانان اطلاع ندارند که این کلمات زمانی به یک مصوت ختم می شده است . در نگاه اول ، این امر عجیب به نظر می رسد چرا که صورتهای مجهول *awhitia* , *hopukia* , *mauria* و *werohia* ابتدا تغییر نکرده است . هر چند اگر شما از یکی از سخنگویان این زبان در مورد افعال مجهول سؤال کنید ، وی در پاسخ خواهد گفت ، " آ ... ، امروزه صورتهای مجهول بسیار پیچیده هستند ، زیرا ما با پایانه های مختلفی نظیر *tia* - , *kia* - , *ria* - و *hia* - سرو کار داریم و شما باید بیاموزید که کدام پایانه را با کدام فعل به کار ببریم " .

از این رو مائوری زبانان از صورتهای مجهول تحلیل جدیدی به عمل آوردند (*awhi-tia* , *hopu-kia* , *mau-ria* , *wero-hia*) ، با این فرض که صامتهای پایان فعل بخشی از پایانه مربوط به افعال مجهول است .

تحلیل جدید	ساختار اولیه
<i>awhi + tia</i>	<i>awhit + ia</i>
<i>hopu + kia</i>	<i>hopuk + ia</i>
<i>mau + ria</i>	<i>maur + ia</i>
<i>wero + hia</i>	<i>weroh + ia</i>

این ساختار مجهول گیج کننده، به نوبه خود، به ایجاد گرایشی روزافزون به کار برد *-tia* به عنوان پایانه مجهول استاندارد، منجر شد. از *-tia* برای مجهول کردن کلمات جدیدی که از دیگر زبانها وام گرفته می شود و نیز زمانی که سخنگو قادر نیست صورت "صحیح" را به خاطر بیاورد، استفاده می شود. بنابر این ظاهراً طولی نمی کشد که *-tia* سایر پایانه ها را از میدان به در خواهد کرد.^{۵۱}

با توجه به حجم زیاد این فروپاشیها، شاید عجیب نباشد اگر زبانی به تدریج در زیر این فشار فزاینده در هم بشکند. اما باید گفت که در واقع چنین حادثه ای هرگز روی نخواهد داد. از قرار معلوم در زبان گرایش برجسته ای وجود دارد که بر اساس آن الگوهای زبانی خود را مرمت و تعادل خود را حفظ می کنند.

پانوشتها

۱- نوشته حاضر ترجمه فصل نهم از اثر زیر است:

Language change : progress or decay ? , Jean Aitchison , Cambridge University Press, second edition , 1994 , pp . 124-37 .

2. ease of effort

3. Max Müller

4. Quoted by Macdonald Critchley in Goodglass , H. & Blumstein , S.(1973)

Psycholinguistics and aphasia , Baltimore : Johns Hopkins University Press .

5. guttural

6. throaty

7. predestination

8. French loss of nasals , Chen , M. & Wang , W . (1975) , Sound change : actuation and implementation , *Language* 51 , 255-58 .

9. fibre-optic

10. electromyography

11. Loss of nasals , Chen and Wang , 1975 ; Ohala , J.J. (1975) , Phonetic explanations for nasal sound patterns . In *Nasalfest: papers on a symposium on nasals and nasalization* , edited by C.A. Ferguson , L . M . Hyman & J . J . Ohala . Sanford , CA : Language Universals Project .

۱۲- مائوری (Maori) یکی از زبانهای رایج در زلاند نو است . - م .

13. Cockney

۱۴- در زبان فارسی نیز به موارد زیادی از حذف صامتهای پایانی برمی خوریم که هم در دوره های گذشته اتفاق افتاده و هم در دوره های اخیر در حال صورت گرفتن است . مثلاً در گذر از زبان فارسی میانه به فارسی جدید در اکثر لهجه ها *g* از انتهای بخشی از هجای پایانی (*-ug* , *-ig* , *-ag* و *-āg*) حذف شده است ، مثلاً در [xānag] "خانه" ، [bānug] "بانو" ، در [nāmīg] "نامی" و [dānāg] "دانا" . یا حذف *b* از خوشه صامت پایانی *mb* که در زبانهای فارسی ، انگلیسی و فرانسه مشاهده می شود ، مثلاً [dom(b)] "دم" در

افعال در لهجه‌های فارسی شمال خراسان یاد کرد. بدین ترتیب که مصونتهای این تکواژها با مصوت بن مضارع فعل همگون می‌شوند. مثلاً

لهجه قوجانی	فارسی رسمی
no - mo - xor - om	ne - mi - xor - am "نمی‌خورم"
ni - mi - šin - nom	ne - mi - nešin - am "نمی‌نشینم"
nu - mu - šur - om	ne - mi - šuy - am "نمی‌شویم"
nū - mū - jūš - a	ne - mi - juš - ad "نمی‌جوشد"

20. omission

۲۱- در زبان فارسی نیز همین حالت وجود دارد؛ مثلاً: [hambál] "هندبال"، [sambád] "سندباد" و čambár "چندبار" - م.

22. O'Connor, J.D., *Phonetics*, Harmondsworth, Middx: Pengning, 1973:251.

23. Parkinson's Law

24. Superwoman

25. Shirley Conran

26. Steinbeck's *The Grapes of Wrath*

27. Intrusive sounds, Ohala (1974), *Experimental historical phonology*. In Anderson, J.M. & Jones, C. (eds.) (1974), *Historical linguistics*, Amsterdam: North Holland. See also Ohala (1974) for other natural changes. The whole topic of natural change is dealt with from a more general angle by Hooper (1976), Stampe (1979).

28. Dark l, Ohala J.J. (1974), *Phonetic explanation in phonology*, Papers from the Parasession on *Natural phonology*, Chicago: Chicago Linguistic Society: Wells, J., *Accents of English*, vols. 1-3, Cambridge: Cambridge University Press, 1982: 258-59.

29. Tonogenesis, Hombert, J.M. & Ohala, J. & Evan, W. (1979), *Phonetic explanations for the development of tones*, *Language* 55, 37-58; Hombert & Ohala (1982), *Historical development of tone patterns*. In Maher (1982).

30. tone language

فارسی میانه به [dom] در فارسی جدید، که هنوز هم در برخی لهجه‌ها در هنگام اضافه شدن برخی تکواژها به واژه مورد نظر، b ظاهر می‌شود ([dom-b-e gorba] "دم گربه") و نیز [somb] در فارسی میانه به [som] در فارسی جدید؛ یا [comb] [koum] در انگلیسی و [plomb] [plɔ̃] در زبان فرانسه.

همچنین در زبان فارسی از پایان خوشه صامت پایانی st و نیز از جایگاه پایانی به سرعت در حال حذف شدن هستند. [das] "دست" و [emlá:] "املا" که مورد دوم نوعی کشیدگی مصوت را با خود به همراه دارد. لازم به تذکر است که در زبان فارسی محاوره‌ای و در برخی لهجه‌های زبان فارسی h و ? میانی و پایانی به سرعت در حال از بین رفتن هستند و همان گونه که گفته شد این حذف نوعی کشش مصوتی را با خود به همراه دارد. مثلاً [ša:r] "شهر"، [ša:r] "شرح"، [ba:d] "بعد"، [ma:n] "منع" و نتیجه آنکه کلمات "شهر" و "شرح" به صورت دوکلمه هم‌آوا درآمده‌اند - م.

15. Contonese

16. Cantonese final stops, Chen & Wang, 1975.

۱۷- در زبان فارسی نیز گاه صامت پایانی برخی کلمات در صورت همراه نبودن با تکواژهای دیگر حذف می‌شود، مثلاً [haf] "هفت"، اما [haf-t-o-haš] "هفت و هشت" و یا ممکن است در بافتی خاص صامت قبل از آن به صورت مشدّد درآید. معمولاً در هنگام اضافه شدن یک تکواژ دیگر - مثلاً [qasd] "قصه" در [qáss-e badi nadállam] "قصه بدی نداشتم" - م.

18. Pygmalion

۱۹- همگونی (assimilation) و آن عبارت است از همگون شدن یک آوا با آوای مجاور خود؛ بسته به اینکه این همگونی مطلق یا نسبی باشد، آن را همگونی "کامل" (complete assimilation) و یا "ناقص" (partial) نامند. اما بسته به اینکه آوای قبلی و یا بعدی تحت تأثیر قرار بگیرد، همگونی را به دو نوع "پسرو" (regressive) و "پیشرو" (progressive) تقسیم می‌کنند. بالاخره آنکه ممکن است یک صامت بر روی صامت، یک صامت بر روی مصوت، یک مصوت بر روی صامت، و یک مصوت بر روی مصوت مجاور خود اثر بگذارد که از حالت اخیر بیشتر با عنوان "همگونی مصوتی" (vowel harmony) یاد می‌شود.

در زبان فارسی تبدیل n به m در جایگاه پیش از b که در کلماتی مانند "شنبه" (šanbe → šambe) دیده می‌شود، همگونی ناقص است چرا که n تا حدی به آوای مجاور خود یعنی b شباهت پیدا کرده است (مشخصه دولبی را گرفته است)؛ از سوی دیگر، در اینجا با همگونی پسرو روبرو هستیم، چرا که در زنجیره گفتار n به آوای بعدی خود شباهت پیدا کرده است و نه بالعکس، و دیگر آنکه یک صامت (b) بر روی صامت دیگر (n) اثر گذاشته است. پدیده موسوم به "ادغام یرملون" در زبان عربی نمونه‌ای از همگونی کامل صامتهاست. از نمونه‌های بارز همگونی کامل مصوتها می‌توان از همگون شدن تکواژهای صرفی

d'utilisation de voyelles nasales françaises , *La Linguistique I* , 75-80 .

37. Horace

38. Horace , *Epistles* , x . 24 , "Naturam expellas furca , tamen usque recurret" .

39. Niger - Congo

40. Hyman, I . (1975) , On the change from SOV to SVO : evidence form Niger - Congo. In Word order and word order change , edited by C.N. Li . Austin , TX : University of Texas Press , Pullum (1977) Mithun (1984) and Tomlin(1986)all deal with aspects of verb-object closeness .

41. Smith N.V. & Wilson , D . , *Modern linguistics : the results of Chomsky's revolution*, Harmondsworth , Middx : Penguin , 1979 : 48 .

۴۲ - یک چنین تکرار مفعول در لهجه قوچانی - معمولاً در هنگام تأکید بر مفعول - وجود دارد ، مثلاً

آن را خریدم . u - ra xaridom - iš

ترا دیدم . to - ra didom - et

43. Ancient Greek , Aitchison , J.(1979) , The order of word order change ,

Transactions of the philological society , 43-65 .

44. Niger - Conge change , Hyman (1975) .

45. Kwa

46. iconicity

47. Haiman , J.(1985) , *Natural syntax : iconicity and erosion* , Cambridge :

Cambridge University Press ; Haiman (1985) (ed.) , *Iconicity in syntax* , Amsterdam :

John

Benamins .

48. Bybee , J.L.(1985), Diagrammatic iconicity in stem - inflection relations . In Haiman (1985) (ed.) .

49. French Plurals , Harris , M. (1978) : The interrelationship between phonological and grammatical change . In Fisiak , J . (ed.) (1978) , *Recent developments in historical phonology* the Hague : Mouton .

۳۱ - همچنین می توان به وجود خوشه های صامت آغازی در زبان فارسی باستان اشاره کرد که در فارسی میانه تا حدی - و در فارسی جدید - به طور کامل - حذف شده اند . لازم به ذکر است که در بسیاری از زبانهای هند و اروپایی ، از جمله زبانهای انگلیسی و فرانسه هنوز هم خوشه های صامت آغازی به طور فعالی حضور دارند . - م .

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی جدید
brātar-	brād(ar)	barādar برادر
framānā-	framān	farmān فرمان
drafša-	drafš	derafš درفش
stūnā-	istūn	sotun ستون
xšap	šab	šab شب
hva	xad	xod خود
fšarma	šarm	šarm شرم

۳۲ - در لهجه های مختلف زبان فارسی نیز ممکن است در مورد تغییر برخی از صورتهای زبانی گراپشهای متفاوتی مشاهده شود :

لهجه قوچانی	لهجه تهرانی	فارسی رسمی
saber	sab	sabr صبر
feker	fek	fekr فکر
čišem	češ	češm چشم

33 . Stockholm[d] , Janson , in Chen & Wang , 1975 .

۳۲ - اخیراً گرایشی نسبت به تلفظ t در کلمه often - تحت تأثیر صورت مکتوب - در میان برخی از سخنگویان زبان انگلیسی دیده می شود . - م .

35. American past tenses , Twaddell , W.F. (1935) , On defining th phoneme. Reprinted in Readings in Linguistics , edited by M.Joos , Chicaso : Chicago University Press.

36. Martinet , A., *Eléments de linguistique générale* , Paris : Armand Colin , English translation by E.Palmer , *Elements of general linguistics* , London : Faber & Faber , 1964 : 214 : Akamatsu,T.(1967),Quelques statistiques sur la fréquence

50. Maori passive , Hale , K . (1973) , Deep structure canonical disparities in relation to analysis and change : an Australian example , in *Current trends in linguistics* , Volume : II *Diachronic a real and typological linuistics* , edited by T.A. Sebeok , the Hague : Mouton .

۵۱- در لهجه تهرانی نیز در هنگام حذف زنجیره *e?* از زمان ماضی نقلی ، برای پرهیز از خلط این زمان با زمان گذشته ساده، تغییری در ویژگیهای زیر زنجیری آن داده می شود ، بدین ترتیب که جای تکیه نیز تغییر می کند .

لهجه تهرانی	فارسی رسمی
رفته ام *raftám	رفته ام *rafte-?am
رفتم *ráftam	رفتم *ráft-am